

## داستان ترکنازان هند

دانش شورش برافراشتند امیرایز پور اسحق علی عادی  
 را با خود یکدل ساخت و بندگان را رنجود کرده روزی  
 در بنگاه شتافتند و بر اسبان شاهي نشسته راه  
 پیش گرفتند

محمد تازین کار آگاهی یافت سوبندرای هند و را که یکی  
 از بزرگان درگاه او بود با لشکر هند و بدنبال آنها روان  
 ساخت چون آنها رسیدند جنگ در گرفت  
 سوبندرای با شماره شگرفی از هر دو سوی کشته شده  
 پستی گرانیدند امیرایز و علی دایه روی از رزمگاه بر  
 پیشه مسعود شتافتند و در نیشاپور او را یافتند  
 گویند روزیکه محمود جامه تن تهنی ساخت مسعود در اصفهان  
 بود و پس از چهل روز در همان از مرگ پدر آگاهی یافت  
 در دم به ری شتافت و کارگزاران بسیار بران

## غزنویان امیر محمد

کشور گماشته روی به غزنین نهاد  
 اکنون همان سرگزشت که سسی و پنجبال پیش ازین <sup>در</sup> مسکن  
 محمود و برادرش اسمعیل روی داد میان مسعود و محمد  
 رخ مینماید

در راه نامه به برادر نوشت که مرا بکشورمانیکه خامه بند تواند  
 خواهشی نیست و نیز بهره خود را از اندوختهای پدرتو و امیر <sup>محمد</sup>  
 به پیمان اینکه زر را بنام من بکنی و نام مرا در فرمانها  
 پیش از نام خود یادگانی زیرا که من از تو بزرگترم محمد <sup>د</sup>  
 به پیام برادر ندا داد پاسخ سخت بازرانده آماده پیکار گشت  
 برپ چاکران تحت کوشیدند که از اندیش خنک  
 بیفتد سخن کسیرانشیند و باشکر که داشت سر <sup>پرده</sup>  
 جنگجوی بیرون غزنین زده روز نخستین ماه روزه به نکبایا  
 فرود آمد و همه ماه را در آنجا بیا سود گومیند روز <sup>پیش</sup>

## داستان ترکنازان ہند

روزہ بی بی ہسیچ مایہ وانگیزی کلاہ از سرش بر زمین افتاد  
 نزدیکانی کہ ایستاده بودند آنرا بشگون بد گرفته نشاند  
 بر گشتگی روزگار او شمروند

پس در شب سوم ماہ دہم تازی امیر علی خویشاوند  
 و امیر یوسف پور سبکتگین و امیر حسین میکال با گروہی  
 دیگر ہمہ بیان شدہ کردن سرکشی برافراشتند و بہ  
 پیرسون خرگاہ امیر محمد برآمدہ اورا از پردہ سرا بیرون آوردند  
 و در درخشج بند نمودند و باہمہ سرکردگان و سپاہیان  
 برای پیشواز سعود بسومی ہرات شتافتند

سعود از ہرات بہ بلخ رفتہ احمد حسین را بگلو بیاوخت  
 علی خویشاوند را نیز بکیفر نمک شناسی کشت  
 امیر یوسف را بزندان فرستاد و بفرمود تا امیر محمد را  
 در ہمان دژ کور نمودند امیر محمد پنجاہ و چند روز پادشاہی

## غزنویان مسعود

کرد پس ازان ده سال کما بیش در زندان گذرانید و  
پس از کشته شدن مسعود یکسال دیگر نیز پادشاهی کرد  
بفرمان مودود پور مسعود کشته شد

### شاه مسعود پور محمود

چون محمد را کور کرد در ماه یازدهم سال چهار صد و سی و دو  
د بیست و یک تازی و بکیر او و سسی فرنگی در سنه  
بلخ و سیم شهر یاری بر سر نهاد و پس از آنکه راه غزنین  
را از خارهای دامنگیر کردن کشان پاکیزه ساخت و در  
آغاز سال چهار صد و بیست و دو تازی ره نورد آن شهر  
گردیده تخت غزنین برآمد و در همان سال شکر فرستاد  
گچ و مکران را از عیسی رمانی داده برادر او ابوالعساگر که  
به مسعود پناه آورده بود بگوته با جگراری و اگر اشت  
هنگامیکه تخت غزنین به پیکر هایون مسعود زیور

## داستان ترکمازان هند

گرفت ریخت کارها بنهادی بود که اگر دیگری آرایش  
 اورنگ خسروی میشد بانگ روزگاری افسر شاه  
 از خانه غزنین بیرون رفته بدست بیگانگان میآمد و اگر  
 پیکره کارخانه بدانگونه بود چندی نمیگذشت که بیش از نیم  
 کوی زمین بهره سزندگان لشکر او میگشت زیرا که آنچه  
 مایه آن شد که پادشاهی تا چند پشت در خانه غزنین زسیت  
 نمود دلیری و بهادری مسعود بود که تا چندی جلو پیشرفتها  
 و دست اندازیهایی سلجوقیان را گرفت و بجز او کسی نبود  
 که در برابر آن گروه که در روزگار خود محسود چند بار از  
 رود آموی گذشته دستبرداران نموده بودند ایستادگی بتواند نمود  
 اگر چه سلجوقیان لشکر به هند وستان کشیدند مگر  
 چون باکشانیدگان هند کارزار نمودند اگر اندکی از سبیل  
 خانه ایشان نوشته شود بدست

## در بنیاد خانه سلجوق

سلجک که اکنون سلجوقش مینامند بدانست همه نویسندگان از تخته افراسیاب بوده چون پدرش وفاق که سردار تهمتن بسیار دلیر پیغو و اوایلخان ترکمانان تاتار بود بمرد پیغو او را بجای پدر برگزید و روز بروز بر آب و پیش بیفزود و چنان دست او را در کارهای برونی و درونی دستگاه خود کشاده ساخت که روزی بسرای شاه در آمده از همه خانان و شاهزادگان بالاتر نشست یکی از بانوان آن جنبش را نپسندید و بکوشید تا دل پیغور را از زهرناک گردانید سلجک باندیشه پیغوی برد از سوار و پیاده و گله و ربه باندازه که توانست فراهم کرده راه نورد سوی سمرقند شد در چند روز بسیاری از ترکمانان دشت باو پیوستند و از همانجا آغاز ترکتازی نمود هر

## داستان ترکنازان هند

بسوئی میبخت و بر چنگاه شهر برآورد مانده میبخت  
 فراتر ایان ترکستان را بستوه آورد و تا نزدیکی بخارا  
 را آبخور مردان خود گردانید از پادشاهان همسایه  
 کسی نماند که از دست اندازی او رها شده باشد و از  
 آنرو که بر هر شکر که با او برابر شد دست یافت  
 و همه را شکست و او پیوسته دل سپهکشان دور  
 و نزدیک از هر اسب تاخت و تازی او در لرزه بود  
 و سر جنبانی از بیم جنبشهای او آسوده نبود چهار فرزند  
 دلیر داشت میکائیل اسرائیل موسی پیغویا  
 (اسلان) میکائیل در جوانی هنگامیکه ذری را گرد  
 گرفته بود بزخم تیرکی از سومی دشمن بسینه اش  
 رسید از پای درآمد او را دو سپر بود طفل بیگ  
 و چرخ بیگ سلجک آن بر دورا بجان پرورید و جانشینی

خود را بآنها داد پس از مرگ سلجک هر دو برادر وار بیافیه  
 پدر بزرگ خود فرمان راندند و هرگز از رفتار ایشان  
 چیزی که زسمنون دودلی وجدائی باشد نمودار نشد  
 در درست نمودن کار دوستان و شکست دادن به  
 دشمنان چنان یگانه میکوشیدند و مردانه می جنبیدند  
 که گفتی آن دو تهمین شیرافکن دودست یک تن اند  
 که بکار یکدیگرند نه برادر چه جوشش آنها بسی بیشتر از مهر  
 برادری بود ایلیک خان که بازوهای کشورش از  
 آشوب آنها شکستگه یافته بودند با شکر ترکستان آ  
 برکندن ریشه آسیرب ایشان نمود

آن دو برادر تاب برابری سپاه ایلیک را در خود  
 ندیده به بقراخان پادشاه چین پناهندند بقراخان اگرچه  
 در گرامی داشتن پایگاه و افراشتن جایگاه ایشان پایان



## داستان ترکنازان ہند

مہربانی آشکارا کرده چنانکہ شایستہ بزرگی خودش و پایہ  
 آنها بود پیرانی نمود مگر ایشان فریفتہ دوستی اونشدند  
 و پیش بینی را کار بستہ ہر ہفتہ یکی شان روانہ دربار پادشا  
 میشد بقراخان دید کہ یافتن آن ہردو در کجای ناشدنی است  
 طغرل بیگ را گرفتہ بند براو نہاد

چغریبیک تماشید با ترکمانیکہ ہمراہ داشت ریخت بشکرگاہ  
 بقراخان ہرچہ توانست از آنها گشت یکدوسہ تن از  
 سرکردگانہش را گرفتار نمودہ در رفت چون بنا آگہی بخان  
 رسید از کردہ پشیمان شدہ طغرل بیگ را از زندان  
 بارگاہ خواست خواستہ بسیاری باو بخشیدہ پوزش کنان  
 خواہش نمود کہ چون باردوی برادر رسد افسران لشکر  
 اورا آزاد نماید طغرل بشکرگاہ برادر رسیدہ کنان  
 خان را رمانی داد پس ہردو برادر پشت بہ پشت یکدیگر

واده جنبشها نمودند و رفته رفته کارشان بجائی رسید  
 که خاندان کهن پادشاهان دور و نزدیک را زیر دست  
 ساخته برکشورانشان دست یافتند  
 چنانکه از فرزندان سلجک سه گروه به پادشاهی رسیدند  
 گروه نخستین که از نژاد طغرل بیگ پور میکائیل  
 بودند در خراسان و عراق و پارس و آذربایجان پس  
 از پنجاه سال زود خورد با پادشاهان همسایه و چند بار  
 زیر دستی محمود را کردن نهادن و بازگشتی کردن و با  
 پیش مسعود جنگها نمودن در سال چهار صد و پنجاه  
 و چهار تازی افسر خسروی بر سر نهاده بیش از یکصد  
 و پنجاه سال با پایان بزرگی و توانائی و ناموری کشور  
 راندند گروه دوهین که از پشت چغریگ پور میکائیل  
 بودند از سال چهار صد و پنجاه و شش تازی تا پیش

## دانشستان ترکمانان هند

از یکصد و چهل سال در کرمان فرمانروائی کردند  
 گروه سوم پس از آنکه پادشاهی از خانه آن دو گروه برآ  
 فکنده شد بازماندگان هانها با ختر باختند و در قسطنطنیه نزد  
 پادشاه آنجا که بکیش ترسا بود جایگاه بلند یافتند و رفته  
 رفته تحت آنجا را بیست گرفته و بزور شمشیر کشور بسیار  
 از اروپا و آسیا و افریک زیر فرمان آورده تا کنون  
 پادشاهی آن سامان می پردازند و اگر پادشاهی روی  
 بشکرهای گران و خرد مندیهای شگفت جلو پیشرفت فیروز  
 آنها را نمیگرفت دور نبود که تا کنون خود را دارای همه  
 کشورستان باختری نموده بودند

۱۳۲۲ در همین سال که چهار صد و بیست و دو تا زک  
 ۱۵۳۱ و یک هزار و سی و یک فرنگی بود سلطان مسعود  
 از خرمین آهنگ اصفهان نمود چون به بهرات رسید

## غزنویان مسعود

مردمان دور و نزدیک خراسان، از بیداد ترکمانان سبقت  
 نداد و فریاد آمدند مسعود سپاهی بسز کردگی عبدالرشید  
 پور عبدالغریز بر سر آنها فرستاد آن لشکر خود را به سلجوقیان  
 رسانیده و چند بار جنگ کرده آنها را پس نشانند  
 مگر بی آنکه کار ایشان انجام یابد مسعود بغزنین برگشت آنجا  
 شنید که علی تکین یکی از کارگزاران او که در آن سوی رود  
 بفرماندهی نامزد بود سر شورش بجانش آورده التوتاش  
 سپهسالار را که در خوارزم بود فرمانداد که برای سزادادن  
 او به بخارا و سمرقند رود پانزده هزار سپاه نیز ببارد  
 او فرستاده خود روی بخراسان نهاد پس از آنکه کار  
 آنسان را یگونه بسامان آورد از آنجا در سال ۴۲۲  
 چهار صد و بیست و چهار تازی و یک هزار و سی و سه  
 و سه فرنگی بسوی هندوستان تاخت و در آنجا

## داستان ترکمانان هند

دره کشمیر را بگشود چون هندوستان چنانکه دیگر جای مانده  
 زمین در آن سال پر از تنگی نای سخت و بیماریهای گوناگون  
 بود پیشتر زلفت بغزنین بازگشت  
 در سال دیگر که چهار صد و بیست و پنج تازی و یک هزار  
 ۴۲۵ و سی و چهار فرنگی بود تبرستان را زیر دست  
 ۱۰۳۲ نمود کرکان را بگشود و روی به غزنین نهاد همین  
 که به نیشاپور رسید مردم آنجا از ستم سلجوقیان دادخواست  
 نمودند مسعود دو دست لشکر بفرستاد که بگشودند و حسین پور  
 میکان برای آگاهانیدن آنها فرستاد چون باو به ترکمانان  
 نزدیک شدند سبکی از ترکمانان نزد ایشان رسیده  
 پیام سپارد که اگر سراپای زمین چراخور ما را بمانند  
 ما پا از اندازه خود بیرون نخواهیم نهاد و بجز بندگی  
 و فرمان برداری از ما چیزی هویدا نخواهد گشت

بکتغدی چنانکه باید با فرستادگان ترکمانان پیش نیاید درستی  
 آغاز نهاد و پاسخهای سخت داد که اگر دست از کروارمان  
 برداشته و کسی نزد مسعود فرستاده نامه از او بنام  
 من بیاید دست از شما بردارم و گرنه بجز شمشیر میان  
 ما و شما چیزی میانجی نتواند شد ترکمانان که اینگونه سخت  
 رونی دیدند پای مردانگی افشوده در پهنه کارزار ایستاده  
 شدند و سپاه بکتغدی و میکان را چنانکه مشاهکار ایشان  
 بود بچنگ و گریز فریب داده باندرون وشت کشیدند و  
 آنجا خود را به شکستگی زده پراکنده گشتند سپاه غز  
 ریختند بتاراج آلاجههای ترکمانان و هر چه توانستند غنا  
 نمودند ترکمانان دست و پای خود را فراموش نموده تنگنایان  
 و گریزگاه را بر شکر غزین بستند  
 هنگام بازگشت سر راه بر آنها گرفته از پس سنگها برو

## داستان ترکنازانِ هند

جستند تا دو شبانروز چنان جنگیدند که سپاهِ غزنین  
 را یکباره بهم در شکستند و دلِ مسعود را از تباہیِ لشکر او  
 خستند حسین پور میکل گرفتار شد و بکتندی با هزار گونہ  
 خاری گریخته در نیشاپور پیش مسعود آمد مسعود در سال  
 چهار صد و بیست و شش از نیشاپور روی به غزنین نهاد  
 ۴۲۶ هنوز آنجا نرسیده بود که از هندوستان پیکی رسید  
 ۴۲۷ که او را از سرکشی احمد پور نیالتکین آگهی داد  
 مسعود جی سنگ را که یکی از سردارانِ هندو بود بگرفت  
 او فرستاد او به هندوستان رفت و با احمد پیکار نمود  
 کشته شد

مسعود که این آگهی یافت در دم تولک پور حسین را  
 که بزرگِ هندو بود بکشتن احمد نامزد فرمود احمد  
 از تولک شکست خورده روی بگریز نهاد تولک و نبال

## غزنویان مسعود

اورا را نکرده چون باب سبند رسیدند احمد باب نزد  
 که از رود گنزد آب اورا برود و مرده اش را بکنار  
 آورد تو لک فرمود تا سر اورا بریده نزد مسعود روانه  
 ساختند

در سال چهار صد و بیست و هفت کوشک نو ۴۲۶  
 که مسعودش بنیاد نهاده بود ساخته و تحت دیویم ۱۰۳۵  
 زرین گوهرنگار بدانگونه که فرمان داده بود پرداخته شد  
 تحت را در آن کاخ نهادند و دیویم را که کویند از هفتاد من زر  
 بود از بالای آن بزنجیرهای زر سرخ فرو آویختند  
 مسعود بر آن تخت نشسته سر خورا تا پیشانی در آن دیویم  
 فرو برد چنانکه از دور گفتی گلاهِ اوست و دربار بزرگی گرفته  
 خواسته بسیاری بزرگستان بخش نمود پس فرزند خود  
 بودود را کوس و درفش داده به بلخ فرستاد و خود با



## داستان ترکنازان بهند

شکر شایسته روی بهندوستان نهاد نزدیک و سالی  
 در آنجا ماند و چند دژ نامور را همچون بانسی و سون پت  
 و مانند آنها بکشود و بزرگان در بار خود را بفرمانفرمای  
 آنها بر گماشته آهنگ غزنین نمود چون به لاهور رسید  
 آگهی یافت که طغرل بیگ ترکمان به بلخ تاخت و سرود  
 از پیش پورش او برخاسته بغزنین آمد همچنین سلقیان  
 چند بار از آب گزشته و در خراسان ریخته کشتار و  
 تاراش بسیار نمودند و بیشتر فرمانفرمایان ترکستان  
 سراز فرمان باززده اند

مسعود فرزند خود مجدد را بازرانی داشتن درفش و کوس  
 بنواخت و او را با تاکی ایاز فرمانفرمای لاهور ساخت  
 ۳۲۵ و از آنجا بغزنین آمده در سال چهار صد و بیست  
 و ۳۶ او هشت باندیشه بر افکندن ریشه ترکمانان

روی به بلخ نهاد طغرل بیگ چون از جنبش مسعود آگاهی  
 یافت بلخ را وگذاشته راه خود پیش گرفت  
 مسعود از بلخ آهنگ سرکوبی گردن کشتان ترکستان  
 نمود هرچه بزرگان بارگاه و سران سپاه گفتند که  
 تخت باید سلجوقیان را سزاوار نشنید و گفت تخت  
 کار اینها را عیسازم پس از آن بآنها می پردازم پس  
 بفرمود تابندی بر رود بسته لشکر خود را از آب  
 گزرا نید سرداران آن سوی رود تاب ایستادگی  
 نیاورده پاره زینهار آوردند پاره جامی تپی نموده بگوشه  
 خزیند مسعود بی آسیب جنگ بکار شهر کشتان  
 میپرداخت که یکایک از نزد دستور او احمد پور عبد الصمد  
 که در بلخ گزاشته بودش نوشته بدین آگاهی باورسید  
 که چغریبک سلجوقی از خسر آهنگ بلخ نموده و مرا

## داستان ترکنازان هند

آن توانائی نیست که با او روبرو شوم مسعود دردم از  
 ترکستان به بلخ بازگشت  
 ازین سوی طغرل بیگ چالاکى نموده به غزنین تاخت  
 و از اسبان و شتران شاهى و مردم غزنین هر چه  
 توانست یغما و گرفتار نموده در رفت و چغریک هنگام  
 نزدیک شدن مسعود به بلخ راه را کج کرده به مرو روی  
 مسعود با سپر خود مودود آنها را دنبال کرده به گورکان  
 رفت و در آنجا یکی از سرکشان دیگر را گرفتار ساخته  
 بسزا رسانید که ناگاه پیام بری از نزد ترکمانان سلجوقی  
 در رسید و پیغام آورد که اگر جانی برای چراخور جانوران  
 و بودباش زنجان و بچه گان ما بمانشان بدهند که زنا  
 و فرزندان و چهارپایان ما آسوده باشند همه ما  
 بنده وار در اردوی شاهى بچاکری می آئیم و بر آ

ناموری پادشاه شمشیر مینیم مسعود از روی جوانمردی یا  
 ناگزیری درخواه ایشان پذیرفت و کس نزد پیغو که سردار  
 بزرگ آن گاه ایشان بود فرستاده گفت که کروگانی برآ  
 نگاهداشت پیمان خود بدهد تا آنچه خواسته است باد داده شود  
 پیغو دستاویزی که مایه آسایش دل مسعود بود داد  
 و مسعود دشت فراخی از پامان های کشورهای برینی و باختر  
 خود بآنها وگذاشته راه هرات پیش گرفت  
 نمیتوان گفت که چرا جانی برای چراگاه ایشان داد و  
 ایشان را بنوکری خود چنانکه درخواست کرده بودند نگرفت  
 چه آنچه از و استانه های باستان هویدا میگردد ترکمانها بدست  
 هر که افتادند که اندک خردی و فرهنگی داشت بسی کشور  
 همسایه را زیر دست ساخت چنانکه افراسیاب سلجک  
 چنگیز تیمور و اکنون که بدست سرتیپ های روس

## داستان ترکنازان هند

افتاده اند باید دید که آن گروه توانا یا آنکه از رهبر بسیار بی زور  
 شکری از ترکمانها و هزار مانند آنها بی نیازند با داشتن  
 آنها پس ازین چه کارهای سترگ انجام دهند شاید بزرگان  
 دربار مسعود برای سود خود باندیشه مانیکه همه انگیزه رشاک  
 و ویژه بزرگان خاور زمین است او را بد آموزی کرده باشند  
 یا آنکه خود مسعود از بزرگان آنها که در آن هنگام زادگان  
 سلجک بودند اندیشناک بوده یا آنکه چون اختر سلجوقیان  
 رو به بلندی داشته مسعود بخواهیم آن بر نخورده بار  
 در راه هرات یکدسته از ترکمانان خود را بدنباله های شکر  
 مسعود زده تنی چند بکشند و لختی سامان بتاراج بردند  
 مسعود تا شنید گروهی از شکرپان را بدنبال آنها روان  
 ساخت تا همه را کشتند و سرایشان را نزد مسعود آوردند  
 مسعود فرمود تا همه سرها را بر خسران بار کرده نزد پیغمبر

فرستادند و باو گفتند که اینست سزای آنکه پیمان شکنند  
 پیغمبر پاسخ داد که آنها از ما نبودند ما نیز از دست آن ناکسان  
 بستوه آمده بودیم و با آنها همان رسید که ما میخواهستیم  
 مسعود از هرات به خراسان شد چون نزدیک لوقس  
 رسید یک قبیله ترکمان او را پیشباز نموده بیشترشان  
 در جنگ کشته شدند آنگاه پرداخت بسزادادن کسانیکه  
 با سلجوقیان ساخته بودند پس از آن به نیشاپور آمده  
 زیستان را آنجا بسربرد

در آغاز سال چهارسد و سی آهنگ طغرل بیگ  
 سلجوقی کرد بهر جائیکه پیش جنگ شکرش روی نمود  
 ترکمانها از آنجا برخاسته پس می نشستند  
 یکسال با او و شکرش همین گونه رفتار کردند تا روز هشتم  
 ماه نهم سال چهارسد و سی و یک تازی و <sup>۴۳۱</sup> <sub>۴۳۱</sub>

## داستان ترکنازان هند

که از شش سوی او را و شکرش را در میان گرفتند  
 مسعود را و چاره را از هر سوی بسته یافت آماده جنگ شد  
 ترکمانان نیز باشکرامی آراسته دست به پیکار کشوند کار  
 زار بزرگی روی نمود ناگاه گروهی از سپهکشان لشکر از مسعود  
 روی برتافتند و سپه پشت کشیده سوی دشمن  
 رفتند مسعود ازین کار نیز شکستی در دل خود راه نداد  
 شمشیر خون نشان آخت و با گرزگران و نیزه جانستان  
 خود اسب به پیشت کارزار تاخت و چندتن از سران سپاه  
 را بی سر ساخت و چندین تن از لشکر دشمن را بر خاک  
 انداخت در آئینان شماره بزرگی باز از سر جنگان لشکر  
 او پشت به جنگ و روی بگریز ره لورد سوی غزنین شدند  
 مسعود چون روبروی خود را از دشمنان پر و پشت بر  
 خود را از دوستان یکباره تهمی دید با پایان دلیری و مردا

اسب از پهنه کارزار برون تاخت و ایچکس را یارای آن  
 نبود که اسب بدنبالش بتازد یا دست بدهنه اسبش بیاید  
 تا آنکه تندرست بمرور رسید آنجا آنچه از لشکریان او که  
 در آن نزدیکی با پریشان بودند بر او فراهم گشتند پس  
 از آنجا از راه غور بغرین شد حاجب شیبانی و علی دای  
 و کتغدی و سرداران دیگر را که مایه بدنامی او شده بودند  
 گرفت و بدژهای هندوستان شان در بند نمود  
 مسعود در چاره کار ترکمانان سلجوقی در ماند و برای آن درد  
 درمانی به ازین نیافت که به هندوستان رفته سمانه  
 فراهم آرد که چاره کار آنها را بس باشد پس <sup>شاه</sup> شاه  
 مودود را با خواجه محمد پور عبدالصمد و چهار هزار کس <sup>دو</sup> دو  
 به بلخ فرستاد و شاهزاده مجدود را از لاهور خواسته  
 با دو هزار سوار به ملتان روانه داشت تا نگهبان آن سامان



## داستان ترکنازان هند

باشد و شاهزاده اینویار را بر عترتین گماشت و همه گنجینه‌ها  
 زردگوهر را که از روزگار محسود در دریا بود بفرمود بخرن  
 آورده بر شتران بار کردند و با اندوخته‌های دیگر راه سپهر  
 راه لاهور شد

در راه فرمان داد که برادرش محمد کور را از درمی که  
 زندان بود بیرون آورده پیش او برند چون پیشخانه از  
 کنار آب سند رسید پاره از بندگان نزدیک مسعود  
 چشم‌شان بر بارهای گنجینه افتاد و چنانکه خوی افغانان  
 است هوششان پرید و رگ‌آزشان بجنبید دست  
 یغما کشوند و بارهای زردگوهر را از پشت شتران در بردند  
 پس دیدند که بی‌دستادیزی استوار همچون پادشاه گردش  
 و مانند آن نمیتوان آن تکه‌های چرب و شیرین خوش مزه  
 را از گلو فرو برد کرد محمد کور که در همان هنگام نزدیک آن